

## نظری درباره «حافظ جاوید»

نوشته منصور پایمرد

---

حافظ جاوید، شرح دشواریهای ابیات و غزلیات دیوان حافظ، تألیف هاشم جاوید، چاپ اول، ۱۳۷۵، نشر فرزاد.

---

در این چند دهه اخیر حجم مقالات و رسائلی که درباره اشعار و زندگی و احوال خواجه شیراز نوشته شده است اگر از تمام تحقیقاتی که در زمینه‌های دیگر ادبیات فارسی و شرح احوال دیگر شاعران و نویسندگان شده است بیشتر نباشد، کمتر نیست.

این تحقیقات به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول شامل مباحث و مقالاتی است که مربوط به جنبه‌های صوری و لفظی اختلاف نسخ است. اوراق این بخش بسیار پر برگ و حجیم است و الحمدلله توانسته است بسیاری از مشکلات لغوی و لفظی اشعار خواجه را رفع و تکلیف بسیاری از غزلیات مشکوک را معین کند، چنانکه امروزه با در دست داشتن نسخ معتبری چون قزوینی و غنی، خانلری و این اواخر نیساری و سایه، می‌توان گفت که تقریباً دیوانی نزدیک به اصل در دست داریم. دسته دوم، پژوهشها و تفاسیری است که جنبه معنایی اشعار را در نظر گرفته و در حوزه فکری و جهان‌نگری عرفانی خواجه صورت گرفته است. متأسفانه در این بخش کار چندان چشمگیری

صورت نپذیرفته است و بسیاری از کسانی که به اصطلاح در این زمینه دست به تتبع و تحقیق زده‌اند بیشتر افکار و نظریات خود را مطرح کرده و آن را بر اشعار خواجه سوار کرده‌اند تا اینکه به راستی به بحث و فحص در جهان بینی و مشرب ذوقی خواجه حافظ پرداخته باشند و همان محققانی که در زمینه‌های صوری و لفظی اشعار حافظ به درستی داوری کرده‌اند و به بعضی از نکات ظریف و دقایق باریک دست یافته‌اند، همین که پای در حوزهٔ باطنی و سلوک فکری خواجه شیراز گذاشته‌اند، متأسفانه لغزیده‌اند و آن نازک بینی و شم و دید محققانه‌ای را که در خصوص الفاظ و روساخت اشعار به کار برده‌اند در اینجا رها کرده‌اند و عجولانه و بدون دقت و تعمق کافی، قضاوت کرده و رأی داده‌اند. دلیل آن نیز معلوم است؛ زیرا، در این قسمت چیزی که محقق را به کار می‌آید سوی سواد ادبی، نزدیکی اندیشه و درست‌تر بگویم همدلی را می‌طلبد و کسی را می‌خواهد که، جدا از جنبهٔ معلومات صوری، افق فکری و باطنی‌اش نیز اگر با افق فکری حضرت خواجه یکی نباشد، باری به آن نزدیک باشد.

از آخرین کتابهایی که در خصوص مشکلات و معضلات ابیات و غزلیات خواجه به گرم بازار حافظ‌شناسی و حافظ‌پژوهی عرضه شده است کتاب حافظ جاوید است که نام کتاب، با ایهام، نام نویسندهٔ آن، آقای هاشم جاوید، راهم با خود دارد.

آقای هاشم جاوید از محققان خلوت‌گزیده‌ای است که به دور از هیاهو و جار و جنجال ساهاست در قلمرو ادبیات فارسی و خصوصاً در زمینهٔ مشکلات اشعار خواجه شیراز به تحقیق مشغول است. حافظ جاوید، همان‌گونه که نویسنده خود نوشته است، به شرح دشواریهای ابیات و غزلیات می‌پردازد. و جناب مؤلف تا آنجا که در همان حوزهٔ صوری و لغوی و به اصطلاح زبان‌شناسان روساخت ابیات حرکت کرده است، نکته‌ها و نظرهای گاه بسیار جالب توجه و ارزنده‌ای ارائه داده است، ولی کاش در همین محدوده می‌ماند. مؤلف از آن گروه محققانی است که معتقدند که خواجه دو شخصیتی بوده و گاه اشعار عارفانه می‌گفته و گاه نیز شعر عاشقانه صرف می‌سروده و یا در دوره‌ای فقط شعر عاشقانه سروده است و در دوره‌های بعد شعر عارفانه، و آقای جاوید، با همین دیدگاه، اشعار خواجه را به دو بخش تقسیم کرده است. یک بخش غزلیاتی که صرفاً عاشقانه است و این دسته اشعار غزلیاتی است که حافظ تحت تأثیر اشعار و فضای منظومه‌های نظامی سروده است و اگر «نظامی مضمون غزل را به قلمرو داستان برده بود، حافظ لحظه‌های پرشور داستان را زمینهٔ غزل کرد. همین است که در این‌گونه غزها، مضمون و معنی همه عاشقانه است و هیچ مایهٔ عرفانی و اخلاقی و

فلسفی ندارد» (ص ۱۳۶ و ۱۳۷). حکمی چنین صریح دادن در مورد پاره‌ای از غزلیات خواجه کاری است شتابزده. خود داستانهای نظامی در پس پشت و ژرفای معنوی آن لبریز از اندیشه‌ها و مباحث ذوقی و حکمی است<sup>۱</sup> چه رسد به غزلیات خواجه. نویسنده تصور کرده است که همینکه تعابیر داستانهای نظامی را در غزلیات حافظ باز نموده کار تفسیر شعر پایان یافته است، زیرا نظر حافظ فقط بازسازی داستان نظامی در شعر خود بوده است و بس، و فراموش کرده است که حافظ از این تعابیر برای بازگویی و نشان دادن معانی و مفاهیم ذوقی و عرفانی سود برده است، و گیریم که نظر آقای جاوید را بپذیریم و غزلیاتی با این مطلعها را

سحرم دولت بیدار به بالین آمد	گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
زهی خجسته زمانی که یار باز آید	به کام غمزدگان غمگسار باز آید
در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع	شب‌نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع

بازسازی مضامین داستانهای خسرو شیرین بدانیم، ولی آیا انصافاً هیچ معنای عرفانی از این غزوها قابل استنباط نیست؟

به هر حال به بررسی کتاب باز گردیم. حافظ جاوید به سه بخش با عنوانهای «حافظ و قرآن»، «حافظ و نظامی» و «نکته‌ها» تقسیم شده است که هر بخش خود شامل مباحث مختلفی است و هر مبحث تحت عنوانی آورده شده است که بر روی هم شامل ۱۱۰ عنوان است.

بخش اول حافظ و قرآن: درخصوص تأثیر پذیری حافظ از قرآن مقالات متعددی نوشته‌اند و موارد بهره‌گیری حافظ از قرآن را به صورتهای گوناگون متذکر شده‌اند، اما در بیشتر مقاله‌هایی که در این زمینه نوشته شده است تنها به بر شمردن ابیات یا مصراعهایی که خواجه در آنها تحت تأثیر آیه یا آیاتی بوده است اکتفا شده است. کار تازه و زیبایی آقای جاوید در این مورد این است که کل یک غزل خواجه را با یک سوره قرآن مجید تطبیق و مقایسه کرده و نشان داده است که مثلاً مفاهیم غزل «بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم» با آیات مبارکه سوره نجم چقدر از نظر معنایی هم‌خوانی و هم‌سویی دارد، و اینکه حافظ در سرودن یک غزل کل یک سوره قرآن را به عنوان الگو در ذهن داشته و مفاهیم آیات آن را با ظرافت و هنر تمام در کل ابیات غزل آورده است.

جناب مؤلف با استادی تمام در این فصل، ۲۶ عنوان از ۱۱۰ عنوان کتاب را به بررسی وجوه

۱. مثلاً نگاه کنید به: مقاله‌های «شیرین در چشمه» و «عشق خسرو و عشق نظامی» و کتاب بوی جان، تألیف نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۴۸ تا ۱۷۸.

مشترک غزلهای خواجه با قرآن کریم اختصاص داده و به خوبی از عهده این امر برآمده است و این نشان دهنده تسلط او هم بر مباحث و موضوعات قرآنی و هم بر غزلیات خواجه است.

نویسنده در مقاله ۲۲ کتاب، بیت

مستور و مست هر دو چو از یک قبیله‌اند      ما دل به عشوه که دهیم اختیار چیست

«عشوه» را به «عشوه‌ای» تغییر داده و با دلایل و شواهدی سعی در توجیه انتخاب خود کرده است و حال آنکه در هیچ نسخه‌ای و در هیچ یک از نسخه‌بدها چنین ضبطی نیامده است، وانگهی تغییر «عشوه» به «عشوه‌ای» بیشتر با فعل «نیست» هم خوانی دارد تا با فعل چیست. و دیگر اینکه حافظ نمی خواهد بگوید که از میان مستور و مست ما به عشوه کدام یک دل بسپاریم. یعنی نمی خواهد که ما میان این دو یکی را انتخاب کنیم، بلکه منظور او از ذکر این دو طایفه، همه طرز تفکرها و اندیشه‌ها و نموده‌های عالم هستی است، و اختیار چیست؟ پرسش‌انگاری است یعنی اختیار نیست. معنی بیت به نظر بنده می‌شود: ما دل به عشوه چه کسی بسپاریم وقتی اختیاری وجود ندارد. و نظیر این‌گونه پرسشهای انگاری در ادبیات ما فراوان است. مثلاً سعدی می‌گوید: «فضل خدای را که تواند شمار کرد» یعنی کسی نمی‌تواند بشمارد.

بخش دوم، «حافظ و نظامی»: نویسنده به طور مشروح و مفصل، بهره‌گیرهای حافظ از نظامی را روشن می‌سازد و در این کار نیز نکته‌بینیها و ظرایف زیبایی یافته و طرح کرده است. همان‌گونه که نویسنده گفته است «هیچ شاعری به اندازه حافظ از شاعران پیش از خود نکته‌نیاموخته و بهره‌نبرده است. حافظ پژوهان در این باره تحقیقها کرده و حافظ‌شناسان دین او را به سعدی و خاقانی و امیر خسرو و دهلوی و شاعران دیگر با جست‌وجو و دقت بسیار یادآور شده‌اند. در این میان، نظامی را دست‌کم گرفته و با مقایسه چند بیت از دو شاعر با اشاره‌هایی به داستان خسرو و شیرین گذشته‌اند» (ص ۱۳۵). در این بخش حق مطلب تمام و کمال ادا شده است و اینکه در بعضی موارد کار به افراط کشیده است.

اما در بخش سوم که «نکته‌ها» نام گرفته و قسمت اعظم کتاب را تشکیل می‌دهد ۷۸ نکته از اشعار را مورد بحث و گفتگو قرار داده است که اکثر این نکته‌ها با آوردن شواهد و مثالهایی از کتابهای مختلف نشان دهنده عمری است که آقای جاوید بر سر این کار گذاشته است، باریک‌بینی و دقت نظر گاهی واقعاً جای تمجید و تحسین دارد. بسیاری از کلمه‌ها یا ترکیبات و ابیات که مدتهاست بین حافظ‌پژوهان مورد بحث و اختلاف نظر است در اینجا بررسی شده و جوابهای محققانه و مستند برای

هر کدام ارائه شده است که در بعضی موارد به اختلاف نظرها پایان می‌دهد. البته بعضی از نظریات او جای حرف و گفتگو دارد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

در صفحه ۲۷۲ بیت

رواق منظر چشم من آستانه توست      کرم نما و فرود آکه خانه، خانه توست

مؤلف با آوردن شواهد و دقت نظر در مراعات نظیری که در این بیت وجود دارد، «آستانه» را بر «آشیانه» مرجح می‌داند که دلایل ارائه شده قابل قبول است. شگفتی در اینجاست که «سایه» و «دکتر نیساری» که بعد از «دکتر خانلری» تصحیح‌های خود را چاپ کرده‌اند و خصوصاً «سایه» که ملاک پذیرش و گزینش زیبایی و موسیقی کلمه‌ها و توجه به صنایع شعری است و از میان کلمه‌های ارائه شده در نسخه‌بدها آن کلمه‌ای را برمی‌گزیند که از نظر آهنگ و هم‌آوایی و خوش‌تراشی با دیگر کلمه‌ها و ترکیبات بیت هم‌خوانی بیشتری دارد، چرا ضبط «آستانه» را که ضبط خانلری به دست داده است نپذیرفته‌اند، و همان‌گونه که آقای جاوید گفته است تغییر آستانه به آشیانه مراعات نظیر زیبایی را که خواجه در این بیت بین رواق، منظر، آستانه، فروآمدن، خانه ... برقرار کرده است از بین می‌برد.

مقاله ۴۵، ص ۲۷۷

اشک غماز من ارسرخ برآید چه عجب      خجل از کرده خود پرده‌دری نیست که نیست

مصراع دوم در نسخه خانلری «اشک من گر ز غمت سرخ بر آید چه عجب» است. نویسنده در رد این مصراع نوشته است که «اگر ضبط خانلری را بپذیریم تمام ظرایف شعر از میان می‌رود. اشکی که از فرط غم خونین شده گناهی ندارد. چنین اشکی پرده‌دری و سخن‌چینی نکرده تا از کرده خود پشیمان و خجل باشد. هیچ‌کس را به گناه غم شرم‌نده نمی‌دانند، و هیچ غمزده‌ای از فرط غم سرخ‌رو نمی‌شود. غم‌زدگان معمولاً افسرده و زرد روی و پریده رنگ می‌شوند نه سرخ‌روی» (ص ۲۷۷). اما ضبط خانلری این معنی را نمی‌دهد که اشک از شدت غم سرخ‌روی شده است بلکه به اشک شخصیت داده شده، یعنی اشک خونین جگر گشته و از بس در غم هجران خون خورده است و دم برنیاورده جگرش خون گشته است. اما باید پذیرفت که «اشک غماز» به مراتب قوی‌تر و حافظ‌وارتر است.

ص ۲۷۹ بحث درباره کلمه «یار» و «باد» است در بیت:

چون تو را در گذر ای یار نمی‌یارم دید      با که گویم که بگوید سخنی با یارم

که نویسنده معتقد است «ای یار» اشتباه نسخه‌نویسان است که «باد» را به چنین شکلی که نوشته‌اند و اگر به جای «ای باد» خطاب «ای یار» را بپذیریم، پس مخاطب خود «یار» است و باید گفت «ای یار با که سخن بگویم که سختم را به تو برساند» (ص ۲۷۹). اشکال این تصحیح در آن است که متکی بر هیچ نسخه‌ای نیست. اما اگر ضبط حافظ سایه و نیساری را بپذیریم هم این اشکال از بین می‌رود و هم مضمون گله از یار غایب را در خود دارد. ضبط سایه چنین است:

«چون منش در گذر باد نمی‌یارم دید»

مقاله ۵۱، ص ۳۰۳، نویسنده در معنی «جام مرصع و می لعل» در بیت:

گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل      ای بسا دُر که به نوک مژه‌ات باید سُفت

نوشته است که یاقوت لب یار است و دُر و مروارید دندان او. و کسانی که جام و می را به لب یار و مروارید معنی نکرده‌اند راه خطا پوییده‌اند. گرچه تعبیر جاوید زیباست، اما این معنی وقتی معتبر است که بیت را به صورت مجرد و خارج از کل غزل تفسیر کنیم در حالی که بیت بعدی غزل دقیقاً با این بیت در ارتباط است و مکمل معنایی آن:

تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد      هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت

در اینجا سخن از خاکساری عاشق بر در میخانه است، عاشق چرا باید خاک در میخانه را بارخساره بربود؟ بی‌گمان برای تمتع از می لعل فامی است که در جام مرصع ساقی لب پر می‌زند؟ در ص ۳۲۵ آقای جاوید قضیه کشدار و بحث طولانی بیت:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت      آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

را خیلی راحت و ساده حل کرده‌اند. به این طریق که چون «نظامی» در اشعارش معتقد به کمال محض در جهان است و آفرینش را نظام احسن می‌داند بر طبق ابیات زیر:

ترکیب جهان چنانکه بایست	کردی به مثابتی که شایست
حرفی به غلط رها نکردی	یک نکته در او خطا نکردی
در عالم عالم آفریدن	به زین توان رقم کشیدن

بنابراین، مراد حافظ (که در جوانی بسیار علاقه‌مند به نظامی بوده است) از «پیر ما» نظامی بوده است. کسانی که با تفکر و عرفان و جهان‌بینی حضرت خواجه‌آشنایند می‌دانند که حافظ آنجا که پای اعتقاداتش در میان است، بعید می‌نماید که به همین آسانی به کسی لقب پیر - با توجه به معنای عمیق عرفانیش - بدهد. نظامی شاعر چیره‌دستی است، اما از نظر سلوک فکری و شعری بیشتر زاهد است تا عارف. و تازه مگر نظامی اولین کسی بوده که در تفکر اسلامی معتقد به کمال بوده است. حافظ با آن گستردگی و عمق مطالعاتش با این اندیشه و سرچشمه آن آشنا بوده است و نیازی به اینکه صرفاً به گفته نظامی استناد کند نداشته است. و اینجا یکی از جاهایی است که، چنانکه گفتیم، آقای جاوید در تأثیر پذیرفتن خواجه از نظامی کمی راه افراط پوییده است.

در مقاله ۵۷ گفته‌اند که باید «خطاپوش» به «خطاشوی» تبدیل شود در این بیت:

آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش بیار      که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم

اولاً این نظر هم باز قیاس به رأی است و هیچ نسخه معتبری چنین ترکیبی را ضبط نکرده است. دوم اینکه خود ابر شوینده نیست، بلکه پوشنده است. باران ابر است که شویندگی را می‌توان به آن اطلاق کرد. ابر رحمت حق بر گناه گناهکاران و خطاپیشگان پرده ستاری کشیده است. سوم اینکه ترکیب «ابر خطاشوی» نه زیباست و نه حافظانه. آقای جاوید می‌گویند: «خداوند را خطاپوش خوانده‌اند، زیرا ستارالعیوب است، اما ابر پوشنده هر چه باشد، خطاپوش نیست ولی خطاشوی هست» (ص ۳۲۷) این سخن از مرتبه فضل و معرفت ایشان بعید است که ابر را در این بیت همین ابر معمولی گرفته‌اند. با توجه به مصراع دوم که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم به ابر جز پرده ستاری حق تعالی چه می‌تواند باشد. وقتی که ابر می‌تواند هدایت‌کننده باشد چگونه خطاپوش نمی‌تواند باشد.

یارب از ابر هدایت برسان بارانی      پیش‌تر ز آنکه چو گردی زمین برخیزم

چنانکه ملاحظه می‌شود حافظ در این بیت هم از ابر تقاضای باران می‌کند. معلوم است که ابر نمی‌تواند خود شوینده باشد، اما می‌تواند به هر حال «پوشنده» باشد. در مقاله ۶۱ کتاب، غزل حافظ را که با این بیت آغاز می‌شود:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم      این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم

روی سخن حافظ را به خواجه‌ای کرمانی دانسته‌اند و این غزل را جواب غزلی از خواجه می‌دانند که

دو بیت آن را به عنوان شاهد آورده‌اند:

در فنا محو شو ار ملک بقا می‌طلبی  
در خرابات مغانی و خدا می‌طلبی

خودپرستی مکن ار زانکه خدا می‌طلبی  
ساکن دیری و از کعبه نشان می‌پرسی

و گفته‌اند که منظور حافظ از:

جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

خواجه بوده و حافظ به او لقب «جلوه فروش» داده است و...

کسانی که با غزلیات خواجو اُنسی دارند می‌توانند قضاوت کنند که لحن و گاه حتی فضای فکری حافظ چقدر به خواجو نزدیک می‌شود و از استقبالهایی که حافظ از غزلیات خواجو کرده و تأثراتی که از او پذیرفته است دیگران سخن گفته‌اند و احتیاج به تکرار آنها نیست. در دیوان خواجو از خرابات و خرابات مغان بسیار سخن رفته است؛ ابیات زیر را بنده فقط از روی توژقی یافته‌ام. این ابیات نزدیکی نظر خواجو به حافظ و یکی بودن دیدگاهشان را نسبت به خرابات مغان نشان می‌دهد:

گرچه کارم بی می و میخانه می‌باشد خراب  
تا همه خلق ببینند بدین رنگ مرا  
بر سر کوی خرابات خراب افتادست  
کو معتکف کوی خرابات مغان است  
آنجا مقام کن که در کعبه باز نیست

در خرابات مغان از می خراب افتاده‌ام  
مستم از کوی خرابات به بازار برید  
ای حریفان بشتابید که مسکین خواجو  
در کنج صوامع مطلب منزل خواجو  
رهبانت ار به دیر مغان راه می‌دهد

و در غزلی که چند بیت آن آورده می‌شود، عزّت و جایگاهی را که خواجو برای خرابات مغان قایل است به وضوح می‌توان دید. اگر حافظ «نور خدا» را در خرابات می‌بیند، خواجو منزلگاه اهل حقیقت را در کوی خرابات مغان می‌داند و خود را سرحلقهٔ رندان خرابات.

در دیر مغان همسبک مغیجگانند  
آن نکته که ارباب خرد واله از آنند  
تا یک نفس از خویشنتن باز رهانند  
کاین طایفه در کوی خرابات مغانند  
و ارباب خرد معنی این نکته ندانند

بنگر که مقیمان سراپردهٔ وحدت  
رو گوش کن از زمزمهٔ نالهٔ ناقوس  
در حلقهٔ رندان خرابات مغان آی  
از کعبه چه پرسی خیر اهل حقیقت  
از مغیجگان می‌شنوم نکتهٔ توحید



سر حلقه رندان خرابات چو خواجوست      زان همچو نگینش همه در حلقه نشانند<sup>۲</sup>

در مقاله ۶۴، ص ۳۶۷، در بحثی که درباره کلمه «دلسوز» در بیت

آشنایی نه غریب است که دلسوز من است      چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت

پیش کشیده‌اند در پی اثبات این نکته‌اند که دلسوز در این بیت «نه به معنی غمگسار بلکه به معنی «سوزاننده دل» آورده است. همچنانکه در جان سوز و جگر سوز و عالم سوز نیز به همین معنی است» (ص ۳۶۸). «دلسوز» صفت فاعلی مرکب مرخم است از نظر دستوری، یعنی در اصل «دل سوزاننده» بوده است یعنی همان سوزاننده دل. با توجه به ایهامهایی که در کلمه‌های «غریب» و «خویش» در بیت وجود دارد تصوّر نمی‌کنم که عیب و ایرادی داشته باشد که دلسوز را هم دارای ایهام بدانیم و آن را از سوی «غمگسار» و از جهت دیگر «سوزاننده دل» معنا کنیم.

در مقاله ۸۴، ص ۴۳۵ «عبوس زهد» در بیت مشهور و بحث‌انگیز

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند      مُرید خرقه دردی‌کشان خوش‌خویم

که تفاسیر و قرائتهای مختلف این بیت سابقه‌ای طولانی نزد حافظ دوستان دارد، مورد توجه آقای جاوید هم قرار گرفته است و او نیز تصحیح قیاسی دکتر خانلری را که «ننشیند» را به جای «ننشیند» آورده، پذیرفته است و تفسیری هم که از این بیت به دست داده است تقریباً مضمون همان حرفهای آقای خرمشاهی در حافظنامه است بر اساس ضبط مرحوم خانلری. گرچه به نظر می‌رسد که به این ترتیب ظاهراً قضیه حل می‌شود، اما اشکالی که هست یکی همان مسئله قیاسی بودن این انتخاب است و دیگر اینکه با این گزینش ما پذیرفته‌ایم که حافظ «عبوس زهد» را هم پایه خمار رندان بلاکش دانسته است که این درست نقض غرض خواجه است. کسانی که با جهان‌بینی و عرفان خواجه آشنایند نمی‌توانند قبول کنند که او خماری رندان را با عبوس زاهدان گرانجان برابر نهد. حافظ می‌گوید که این تلخی و بدعنتی و ترشروی زاهد هیچگاه قابل مقایسه با خماری رندانه نیست و این دو را نمی‌توان در دو کفه روبه‌روی هم قرار داد. و به همین دلیل در مصراع دوم می‌گوید که «مرید خرقه دردی‌کشان خوش‌خویم» که حتی خماریشان نیز قابل مقایسه و برابری با عبوس زاهدانه نیست.

۲. دیوان خواجه کرمانی، با مقدمه مهدی افشار، انتشارات زرین، ص ۲۵۸.

مقالهٔ ۱۰۱ بحث در مورد همان بیت مشهور و معماگونهٔ حافظ است

ماجرای کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

نویسنده در این مقاله موافق آقای خرمشاهی در حافظ‌نامه و پرتو علوی در «بانگ جرس» چشم را فاعل فعل «از سر به در آورد» و «به شکرانه بسوخت» گرفته و خرقه را متعلق به حافظ دانسته است و بیت را چنین معنا کرده است: «ناچار همین چشم بود که گریبان حافظ را گرفت و خرقه را از سر او به در آورد و سوخت تا دیگر بهانه‌ای برای ماجرا نباشد» (ص ۵۰۰).

اما بنده معتقدم که اگر حافظ می‌خواست چنین سخن سرراستی بگوید لازم نبود که با آن همه فصاحت و زبان‌آوری آن را چنین با تعقید بیان کند. چون روال شعر حافظ این‌گونه نیست. تصور می‌کنم باید تحقیق دربارهٔ این بیت همچنان ادامه یابد، شاید نکته‌ای در این بیت هست که کسی هنوز به آن نرسیده است. همان‌گونه که نکات تازه و بدیعی را خود جناب جاوید در این کتاب عرضه داشته است که پیش از این کمتر به آنها التفات شده است.

حافظ جاوید از کتابهایی است که خواندنش برای هر حافظ پژوه و حافظ دوستی ضروری است و بی‌شک جای خود را در میان کتابهای حافظ‌شناسی به‌عنوان کتابی قابل تأمل خواهد گشود.

غلظت‌های فراوانی که خصوصاً در ابیات خواجه در چاپ کتاب راه یافته، چون آبله‌ای به چهرهٔ زیبایی کتاب لطمه زده است. جای فهرست آیات، ابیات، و اعلام نیز در آن خالی است. به علاوه تهیهٔ فهرست خصوصاً برای کتابهایی از این دست که مورد استفادهٔ جماعت اهل تحقیق است از ضروریات است.

رتال جامع علوم انسانی